

خدارا که انسریده است؟

سؤال دستار سراو بر نخواهد داشت ، چه اینکه
مادهها نیز معتقد ، قانون علت هستند و می گویند
هر حادثه ای علتی دارد .

می پرسیم : سرچشمه حوادث به چه باز می-
گردد ؟

ماده ها می گویند : ماده ها صحیحتر «ماده- انرژی»
می گوئیم : سرچشمه و علت «ماده- انرژی»
... کیجاست ؟

ناچارند بگویند ماده اولی است و علتی برای آن
نیست .

و اینجاست که آقای راسل و همه همکاران او در
دام همان سؤال که بخاطر آن با خدا پرستی وداع
گفتند گرفتار میشوند و چاره ای جز این ندارند که
بگویند ماده بشک موجود اولی و ابدی است که علت

گفتیم برای جمعی از جوانان همان سؤالی که
برای « برتر اندر اسل » در دوران جوانی پیدا
شد مطرح میشود :

راسل میگفت : در جوانی جدا عقیده داشتم و
بهترین دلیل آنرا **برهان علی العلیل** میدانستم :

ولی بعدها از این عقیده برگشتم زیرا فکر کردم
اگر هر چیز باید علت و آفریننده ای داشته باشد
چرا نیز باید علت و آفریننده ای داشته باشد ؟

در پاسخ این سؤال همانطور که در شماره پیش اشاره
شد ، نخستین سخن این است که این سؤالی

نیست که هیچکس را از خدا پرستی منحرف کند و
برخلاف پندار آقای «راسل» که تصور کرده اگر
با خدا پرستی وداع نماید و در صف ماترالیستها
قرار گیرد از جنگال آن فرار خواهد کرد باز هم این

نمی‌خواهد . خوب اگر آنها چنین مطلبی دربارہ
همانده ادعا کنند آیا خدا پرستان نمی‌توانند
بگویند خدا یعنی يك وجود اذلی وابدی و طیباً
آفریننده نخواهد داشت .

روشنتر بگوئیم : هر دو دسته - بر خلاف
پندار ارسطو - به يك وجود اذلی ، به يك علت نخستین
و با علة العلل ایمان و اعتقاد راسخ دارند با این
تفاوت که مادی آنرا فاقد شور و علم میداند و نامش
را ساده می‌گذارد ، و خدا پرست آنرا اوجد علم و
دانش ، و نامش را « خدا » می‌بندد در حالی که خدا
پرست در این گنبدار خود منکی به محکمترین دلیل
یعنی نظام آفرینش که انعکاسی از علم و
دانش بی‌پایانی است می‌باشد .

معلوم نیست در اصل ، و همه کسانی که گرفتار
این اشتباهند چگونه و چرا از چنین اشکال روشنی که
منوجه آنها میشود غفلت کرده اند و نخواسته‌اند
بدانند که انکار خداوند هیچ مشکلی را برای آنها
حل نمی‌کند بلکه بر مشکلات آنها می‌افزاید زیرا
بدریبی است در ارتباط دادن نظام دقیق و حساب شده
عالم هستی به يك مبدع علم فاقد و دانش چه گرفتاری
و درد سری خواهند داشت .

« شروع دیگری که لازم به تذکر است اینکه :
اساس این اشکال روی این مطلب است که « هر
موجودی نیازمند به علت و آفریننده‌ای
است »
در حالی که این دوون کلیت ندارد و تنها در

نیاز به هیچ علتی ندارد : آفریننده و خدائی لازم
ندارد ، زیرا تاریخچه پیدایش برای آن تنظیم
شده که در آن تاریخچه جای علت و آفریننده حالی
باشد . (دقت کنید)

چیزی که همیشه وارثی است وجودش از درون
ذاتش می‌جوشد نه از بیرون ذات . که محتاج به آفریننده
باشد .
نیازمند به آفریننده من و شما و زمین و آسمان
و منظومه شمسی ... هستیم که وجود ما اذلی و همیشه
نیوده و از درون ذات ما نیست ، نه علت نخستین و
علة العالل که هستی او از خود اوست .

يك مثال روشن : در اینجا فلاسفه مثالهایی
برای توضیح این گفتار فلسفی و نزدیک ساختن آن
بمغز می‌زنند . مثلاً میگویند : هنگامیکه مانگابه
اطلاق کار یا منزل مسکونی خود می‌کنیم می‌بینیم
روشنی است .
آن خود من پرسیم : آنها این روشنی از خود این
اطلاق است ؟

— فوراً بخود پاسخ میدهم : نه ، برای اینکه
تاریخ روشنی آن از خود اطاق می‌جوشد . نباید هیچوقت
تاریک گردد : در حالی که پارهای از اوقات تاریک
و گاهی روشن است . پس روشنی آن از جای دیگر
است .

برودی باین نتیجه می‌رسیم که روشنی اطاق و
خانه‌ها وسیله ذرات یا امواج نور است که به آن
تابیده .

— فوراً از خود سؤال می‌کنیم : روشنی ذرات
نور از کجاست ؟

— با تأمل مختصری بخود پاسخ میدهم :
روشنی ذرات نور از خود آن است و از درون ذاتش .

ذرات نور این خاصیت روشنائی را عاریه نگرفته‌اند ؛
**در هیچ نقطه جهان نمی‌توانیم ذرات
نوری پیدا کنیم که تاریک باشند پس
روشنائی را از دیگری گرفته باشند .**

ذرات نور هر کجا باشند روشنند ، روشنائی جزء
ذات آنهاست ، روشنائی ذرات نو عاریتی نیست .

ممکن است ذرات نور از این برونند ولی ممکن
نیست موجود باشند و تاریک (دقت کنید)

بنابراین اگر کسی بگوید روشنائی هر محوطه و
منطقه‌ای در جهان معلول نور است ، پس روشنائی نور
از کجاست ؟

— فوراً می‌گوئیم روشنائی نور جرو وجود
اوست .

همچنین هنگامیکه سؤال شود هستی هر چیزی از
خدا است پس هستی خدا از کجاست ؟

— فوراً پاسخ میدهم از خودش و از درون ذاتش

